

## ضحاک، مارِ گرگسان در اساطیر ایرانی

دکتر خسرو قلیزاده\*

### چکیده

در اساطیر ایرانی اهریمن و ضحاک از جهات گوناگون با هم قابل مقایسه هستند. مهمترین جنبه‌ای که این دو را بیشتر به یکدیگر شبیه می‌کند، کالبد «مار» است. مار اولین و مهمترین کالبد اهریمن و ضحاک است. به علاوه، «گرگ» نیز در وجود و نام ضحاک تبلور یافته است. نام ضحاک (aži.dahāka) به دلایل متعدد «مار-گرگ» یا «مارِ گرگسان» معنی می‌دهد. Dahāka به معنی «گرگ» و از ریشه هندواروپایی dhau به معنی «خفه کردن» است. کسانی که خود را dāsa یا dāha می‌نامیدند، جوانانی جنگجو بودند و با این تسمیه تلاش داشتند تا به هنگام رزم خوی و خصلت «گرگ» اسطوره‌ای را در خود تقویت کنند. در اساطیر ایرانی اژی‌دهاک، ماری اژدهافش، سه سر، سه پوزه و شش چشم است. چنین اژدهایی نزد سایر ملل نیز دیده می‌شود. اسلاوها، روس‌ها، ژرمن‌ها و اقوام بین‌النهرین با چنین موجود دهشت‌باری آشنایی داشتند. در طی تاریخ‌تطور، این اژدهای مارفش بدل به شاهی ماردوش گشت. اگرچه ماردوشی در ایران نماد ستم و خونریزی است، در بین‌النهرین خدایگان و الهگان و شاهان را گاه به صورت ماردوش به تصویر می‌کشیدند. اژدها در اساطیر بسیاری از اقوام رباینده دوشیزگان و دشمن آب و گاو است. قهرمان اژدهاکش نیز پرورده یا پرورنده گاو، نجاتبخش دوشیزگان است و در لحظه کشتن، اژدها نمادی از گاو حاضر است.

### واژه‌های کلیدی

اسطوره، اهریمن، ضحاک، اژدها، مار، گرگ، ماردوش.

## مقدمه

در اساطیر ایرانی اهریمن و ضحاک از جهات بسیاری همانند و قرینه یکدیگرند. به گونه‌ای که ضحاک یا اژی‌دهاک اوستایی آشکارا مظهر این جهانی اهریمن است. حتی دارمستتر (Darmesteter, 1877: 102) معتقد است اسطوره اژی‌دهاک که پیشینه هندوایرانی دارد، باستانی‌تر از فلسفه وجودی اهریمن در کیش زردشتی است و در واقع اهریمن زردشتی تظاهر مینوی اژی‌دهاک محسوب می‌شود.

سرکاراتی (۱۳۵۷: ۱۱۱-۱۱۵) به ذکر همانندی‌های میان اژی‌دهاک یا ضحاک و اهریمن می‌پردازد که به شرح زیر است: ۱) در زامیاد یشت (Geldner, 2003: 46-50) اژی‌دهاک به صراحت «پیک» اهریمن نامیده شده که بر سر فره به جدال با آذر پسر اهورامزدا می‌پردازد. لذا احتمال دارد که در اساطیر باستانی‌تر اژی‌دهاک نیز پسر اهریمن محسوب می‌شده است. ۲) همچون اهریمن که در روایات زروانی برای دستیابی به پادشاهی جهان، شکم پدر خود زروان را می‌برد، ضحاک نیز در حماسه ملی ایران برای دستیابی به سلطنت، پدر خود مرداس را می‌کشد. ۳) اهریمن به کالبد ماری آسمان را سوراخ کرده و به جهان می‌تازد. ضحاک نیز به واسطه بوسه اهریمن صاحب مارانی بر دوش می‌گردد. ۴) اهریمن کشنده کیومرث و گاو یکتاآفریده است و ضحاک نیز جم و گاو دایه فریدون را می‌کشد اما بعداً توسط پرورده گاوی یعنی فریدون و خودگاو (به شکل گرز گاوسار) شکست می‌خورد. ۵) هزار سال دژپادشاهی ضحاک قابل مقایسه با هزاره‌های حاکمیت اهریمن است. ۶) در رستاخیز اهریمن از همان سوراخی که به جهان وارد شده است، به دوزخ رانده و اسیر می‌شود. ضحاک نیز تا رستاخیز در سوراخی در دل کوه دماوند اسیر می‌گردد.

در این مقاله کوشش شده تا از دیدگاه جانورشناسی مزدایی به نقطه مشترک میان اژی‌دهاک و اهریمن، یعنی «مار» و نمودهای مختلف آن مانند اژدها، و ریشه‌شناسی نام *āži.dahāka* بپردازیم. اگرچه پیش از این مری بویس (۱۳۸۱) و رستگار فسایی (۱۳۷۹) به بحث درباره اژی‌دهاک توجه نشان داده‌اند، اما هیچ‌یک از این منظر بدان نپرداخته‌اند.

### تجلی اهریمن و ضحاک به شکل مار

در اساطیر ایرانی مار رایجترین کالبد اهریمن است. در پایان دومین سه هزاره و در آغاز آفرینش مادی، اهریمن به شکل ماری از بخش زیرین آسمان که در زیر زمین قرار دارد، بیرون می‌آید و بر زمین می‌جهد و چون سراسر وجودش آکنده از انواع خرفستران است، زمین را پر از مار و دیگر خرفستران می‌کند:

“u-š zamīg xrafstarān abar hišt, ōwōn astōmand aziš be hambūst hēnd xarfstar ī gazāg ī wišōmand čiyōn az ud mār ud gazdum ud karbāš ud kašawag ud wazay ku sōzan tēxē(w) az xrafstarān zamīg nē pargūd”.

«او (اهریمن) خرفستران را بر زمین هشت. خرفستران گزنده و زهرآگین، چون ازدها و مار و گژدم و چلپاسه و سنگپشت و وزغ، آنگونه از او تنومند پدید آمدند که به اندازه تیغ سوزنی زمین از خرفستران رها نشد.» (فرنبغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۵۲)

اما تعدی اهریمن به اینجا ختم نشد. او ایرانویج را نیز آکنده از انواع مار کرد:

“fradom az gyāgān ud rōstāgān pahlom ērān.wēz brēhēnīd. u-š petyārag az gannāg mēnōg ēn wēš abar mad: zamestān ī dēwdād ud mār ī pad parrag ud ān-iz ī nē pad parrag”.

«نخست از جایها و روستاها ایرانویج بهترین (سرزمین) آفریده شد. او را پتیاره از گنمینو این زمستان دیوان آفریده و مار پرداز و نیز آن که بی‌پر است، بیش بر آمد.» (همان: ۱۳۳)

در اساطیر ایرانی تنها یک موجود دیگر قادر است مانند اهریمن از وجود خود خرفستر پدید آورد و آن ازدهاگ (ضحاک) است. شباهتهای اهریمن و ازدهاگ محدود به این یک مورد نیست. مهمترین کالبد این دو «مار» یا به تعبیری ازدهاست. هر دوی آنان تقریباً از آغاز آفرینش در نبرد با آفریدگان اورمزدی ظاهر می‌شوند و تا رستاخیز به حیات خود ادامه می‌دهند. اهریمن دیوزن جهی را به عنوان مهمترین یاور خود دارد و ازدهاگ دو خواهر (یا دختر) جم را. بگونه‌ای که فریدون آرزو می‌کند پس از غلبه بر

وی، این دو را از آن خود کند (همان، یشت ۵: بند ۳۴).

بواسطه ارتباط میان مار و اهریمن است که مری بویس (بویس، ۱۳۸۱: ۱۳۷) موجودی با گیسوان مارفش را در نقش برجسته اردشیر در نقش رستم همان اهریمن می‌داند. مار علاوه بر اهریمن، کالبد دیو آز (قلیزاده، ۱۳۸۸: ۴۴) و اشموغان (ملحد) در دوزخ نیز هست و اشموغ خود جلوه‌ای از اهریمن می‌باشد:

“(1) u-m dīd ruwān ī mard-ē(w) kē andar dušox pad ēwēnag ī mār-ē ī čand stūn-ē(w) bē ēstād. (2) u-š sar ō sar ī mardōmān ūd abārīg tan ō mār homānāg būd. ... (4) gōwēd srōš ahlaw ud ādur yazad kū ēn ruwān ī ōy druwand mard kē-š pad gētīg ahlomōyīh kard (5) u-š andar dušox pad mār kirbīh dwāristan”.

«۱) و دیدم روان مردی که در دوزخ به گونه ماری چند ستونه (به اندازه یک ستون) ایستاده بود (۲) و سرش به سر مردمان و دیگر بخش‌های بدنش همانند مار بود. ... (۴) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: «این روان آن مرد دُرُوند است که در گیتی اشموغی کرد. (۵) و او باید در دوزخ به شکل مار راه برود.» (ژینیو، ۱۳۷۲: فصل ۳۶) جالب اینکه کرفه کشتن مار برابر کشتن اشموغ است (۴۳: بند ۲؛ Dhabhar, 1909).

### مار در اساطیر دیگر ملل

علاوه بر اساطیر ایرانی در نزد دیگر ملل نیز مار نماد و جلوه ایزدان شر است. به عنوان مثال در مصر ایزد سِت (seth) تبدیل به یک ایزد شریر گشت و با مار اژدهافش دیگری در اساطیر یونان، یعنی پیتون (که در نبرد بزرگ با زئوس شکست خورد) یکی پنداشته شد. این مخلوق، به عنوان آخرین ایزد در میان ایزدان مهیب در اعصار کهن، به نبرد با ایزدان المپ پرداخت (الیاده، ۱۳۷۲: ۹۹). در روایتی از اسطوره نبرد آپولون، در نام این مخلوق صنعت قلب صورت گرفت و «پیتون» (piton)، به صورت «تیفون» (tifon) تغییر یافت. در مسیحیت که از پاره‌ای جهات به شدت تحت تأثیر یهودیت

است، مار نماد شر است (وارنر، ۱۳۸۶: ۵۳۴).

در اساطیر ودایی نیز پیکر «مار» (ahi) متداول‌ترین نماد موجودات زیانبار و به خصوص دیو vṛtra است. ورتره از دشمنان قوی و دهشت‌بار آدمیان است که قربانیانش را مانند ماری در چنبره خود گیر می‌اندازد. ایندرا، کشنده دیو ورتره و کشنده مار (ahihan) نیز خواننده شده است (Ludwic, 1900, v: I, : 82. 8)؛ ahi و vṛtra هر دو یکی هستند. زیرا این دو واژه بارها به جای هم به کار رفته‌اند (ibid, v: I, 32. 1 & 2 & 7- 14). به طوری که می‌توان آنها را به صورت «مار وتره» (ahivṛtra) نیز ترجمه کرد. هنگامی هم که واژه ahi به صورت تنهایی به کار رفته است، پیروزی ایندرا بر او، درست همانند پیروزی بر وتره توصیف شده است. ahi مسلح به تندر نورانی و تگرگ بوده (ibid, v: xiii, 32. 1) و روشن و درخشان است. در توصیف ماروت‌ها نیز آمده که آنان «ahi.bhānavah» یعنی «درخشان مانند ahi» هستند (ibid, v: I, 172. 1).

در اساطیر روسی و اسلاوی نیز مار جانوری اهریمنی است و بسیاری از اژدهایان مارپیکرند (Kennedy, 1998: 75). قهرمانی به نام پیتر (Peter) در خون ماری سر و تن می‌شوید تا زخم‌هایش التیام یابد (ibid: 83) قهرمانی به نام ایوان تزارویچ (Ivan Tzarevič) با تلاش بسیار سرانجام موفق به کشتن مار عظیم‌الجثه‌ای می‌شود. اتفاقاً بسیاری از اژدهایان اساطیر روسی و اسلاوی دارای سرهای متعددی هستند (ibid: 129).

### ریشه‌شناسی *āzi.dahāka*

در اساطیر ایرانی مهم‌ترین و مشهورترین شخصیت که نامش را از «مار» گرفته است، اژدهاگ (ضحاک) است. نام این موجود در اوستایی *āzi.dahaka* از *āzi* و *dahaka* ساخته شده است.

اسم مذکر اوستایی *āzi* (Bartholomae, 1961: 266) در سنسکریت: *ahi-* (Monier, 1976: 125) و در فارسی میانه *az* به معنی «مار» است. این واژه از ستاک *až* به اضافه

پسوند *-i* ساخته شده است. این پسوند از وندهای اسم‌ساز پریسامد اوستایی است (Jackson, 1892: 771; Whitney, 1879: 1155). بارتولومه (*ibid*) این واژه را «مار» و نیز هر جانور گزنده ماننده مار، اژدها، گزدم» معنی کرده است. واژه روسی *Usyna* (نام یک مخلوق شریر) از نظر آواشناسی یک واژه هندواروپایی است و با واژه «مار» در هندی باستان «*-ahi*» (\**nghi*) اوستایی *-aži*؛ یونانی *ἄζι*؛ لاتینی *anguis*؛ لیتوانیای *angis*؛ اسلاوی *ožb* ارتباط دارد (Mayrhofer, 1992: 156). در فارسی میانه زردشتی اغلب واژه: *gaz* و *az* به معنی «مار» به کار رفته و در دینکرد (Madan, 1911: 97) صورت جمع آن *gazān* است. بن واژه *gaz* به معنی «گزیدن و گاز گرفتن» است. صورت فعلی آن یعنی *gazēd* در دینکرد (*ibid*: 554) آمده است.

واژه «مار» در فارسی و پهلوی معادل سنسکریت *māra* (Monier, 1976: 811) به معنی «میراننده و کشنده» و اوستایی *mairya* (Bartholomae, 1961: 1151) به معنی «فریبکار، مکار، زیانکار و تباه کننده» یکی است و از ریشه «*mar*» در اوستا و فارسی باستان به معنی «مردن» می‌باشد. البته در پهلوی، واژه *mar* به معنی «نابکار» نیز از همین ریشه است. این کلمه در لیتوانیایی «*mēlas*» «نابکار»، ارمنی *mēl* «گناه» است. اما *dahaka* به چه معنی است؟ بارتولومه (*ibid*: 704) زیر نام *dahaka* به سه معنی اشاره دارد:

- (۱) به عنوان اسم مذکر، نام طبقه‌ای از موجودات اهریمنی (یسن ۱۱: بند ۶):  
 “*āaṭ ahmi nmāne zaiiante dahakā.ča mūrakā.ča pouru.sarəḍa varšnā.ča*”  
 «پس در این خانه زاده می‌شود *dahaka* ها، *mūraka* ها و *varšna*های پُرسَرده».
- (۲) به عنوان صفت، با معنی نامشخص (یشت ۱۵: بند ۴۵):  
 «من *dahaka* نام هستم: *dahakə nāma ahmi*». گوینده این کلام ایزد وایو است. لذا در این جا *dahaka* باید صفتی با معنی مثبت باشد. البته احتمال دگرگونی در املاي متن وجود دارد.

(۳) به عنوان اسم مذکر، نام خاص یک پادشاه اهریمنی مشهور است که همواره با

نام مذکر aži- به معنی «مار» به کار می‌رود.

بارتولومه درباره معنی لغوی dahaka چیزی نمی‌گوید. رستگار فسایی (۱۳۷۹: ۷) به پیروی از کانگا این واژه را از ریشه dah و به معنی «گزنده» می‌داند و آنرا «مار گزنده» معنی می‌کند. شوارتز (Schwartz, 1980: 123f) این واژه را با mašiiā و mašiiāka مقایسه کرده و با توجه به صورت ختنی «-daha» و وحی «dāi» هر دو به معنی «مرد»، aži.dahāka را «مار انسان شده یا مار-مرد» ترجمه می‌کند. علی‌حضوری (۱۳۷۸: ۴۵) با توجه به نظریه تضاد طبقاتی خود از شوارتز پیروی کرده است. در زبان سغدی «dax» نیز به معنی «مرد» به کار رفته است (قریب، ۱۳۸۳: ۳۷۱۸). واژه dahaka- از صورت اوستایی daha با پسوند اسم‌ساز -ka ساخته شده است. از این پسوند مشتقاتی مانند vāhr-ka; huš-ka; mahr-ka وجود آمده‌اند (Jackson, 1892: 785). در زبان ودایی نیز پسوند -ka پسوند بسیار شایع و پرکاربرد است که مانند اوستایی مشتقات ثانوی می‌سازد (Whitney, 1879: 1186). اما daha می‌تواند با dasa و dāsa مرتبط باشد. پیش از این تنها سرکاراتی (۱۳۸۵: ۲۴۲) و سپس ویتسل (Witzel, 2003: 18, n. 25) به این رابطه اشاره کردند. در زبان سنسکریت معادل این واژه به صورت اسم مذکر dasyu- و به معنی «دشمن خدایان، مرد نادرست، وحشی و بدوی، دزد و غارتگر و جنایتکار» است (Monier, 1976: 473, A). این کلمه از ریشه das به معنی «رنج بردن، محتاج بودن، خسته شدن» است. اسم مذکر dasa به معنی «دیو» نیز از همین ریشه است. با توجه به معانی بالا به نظر می‌رسد معنی مناسب برای واژه daha «مرد نابکار، وحشی و بدوی و بی‌فرهنگ» است و معنی مورد نظر شوارتز یک معنی ضمنی و ایهامی و نه یک معنی اصلی می‌باشد. ظاهراً مبنای نتیجه‌گیری ایشان چنین است که چون ماری به شکل «مرد (نابکار)» جلوه کرده، پس باید نامش نیز با واژه «مرد» مرتبط باشد. اما «داسه» (dasa) به چه کسانی اطلاق می‌شد؟ به عقیده جی. فوسمن و هنری ساموئل نیبرگ (۱۳۸۳: ۲۶۲) داسه یا داهه نام گروهی ایرانی برای ملت‌های چادرنشین غیرآریایی است. اما مری بویس (۱۳۷۷: ۵۷) با نظر آنان موافق نیست و داسه‌ها را

بومیان اصلی ساکن شمال غربی شبه قاره هند می‌داند که آریائیان هند و ایرانی پس از ورود به سند و نجد ایران و روبرو شدن با آنها، آنان را مورد تهاجمات خود قرار دادند و شاید به همین سبب در زبان ودایی با القابی همچون «نابکار، وحشی و بدوی و حتی دشمن خدایان» خطاب واقع شده‌اند. در وداها داسه (dāsa) احتمالاً مظهر نیروی مقاومت بومی در برابر توسعه آریائیان بوده‌اند. مهرداد بهار ضمن پذیرش نظر بویس اظهار می‌دارد که شاید داسه یا داسه‌ها خدایان این اقوام غیر آریایی بوده‌اند. اگر چنین امری درست باشد نامواژه مرداس در حماسه‌های ایرانی مرکب خواهد بود از mar، اوستایی mairya به معنی «انسان پست و رذل» و dās که همان قوم داسه است و در مجموع نامواژه فوق به معنی «داسه پست» خواهد بود (بهار، ۱۳۷۵: ۴۸۱). همه اینها تنها القاب قوم «داسه» است.

واژه dāsa همچنین در معنی دیگری نیز به کار رفته که شاید در گره‌گشایی نام ضحاک کمک مؤثری باشد. در زیر شواهدی ارائه می‌شود که ثابت می‌کند dāsa یا daha به معنی «گرگ» بوده و با قید احتمال شاید واژه aži.dahaka به معنی «مار گرگسان یا مار-گرگ» باشد. به نوشته استرابو (Skjzrvo, 2003, vii. 3, 12; xi. 508, 511, 512) اسکیت‌های صحراگرد در شرق دریای خزر نیز، خود را dāoi می‌نامیدند. اقوام dāk نیز خود را «گرگ» (daoī) می‌خواندند. نویسندگان لاتین آنان را dahae و یونانیان daai (گرگ) خطاب می‌کردند. این نام‌ها احتمالاً از واژه ایرانی سکایی dahae به معنی «گرگ» گرفته شده است. دائوس نام فریگیه‌ای «گرگ» است. پ. کرچمر (P. Krechmer) این لغت را از ریشه dhau «فشار دادن، خفه کردن» می‌داند (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۹۱-۲۹۲). این نامواژه در زبان ایلیریایی «dhaunos» به معنی «گرگ» است. شهر دائوس-داوا در منطقه‌ای بین دانوب و بالکان به معنی «روستای گرگ‌ها» است. بنابر این داک‌ها از مدت‌ها پیش خود را گرگ یا «کسانی که به گرگ شبیه‌اند» نامیده‌اند. اما اینگونه تسمیه برای اقوام ایرانی تبار چیز عجیبی نیست. نام استان گرگان در متون ایرانی باستان vahrkāna به معنی «سرزمین گرگها» بود و قبایل صحراگردی که در آنجا می‌زیستند، از



سوی نویسندگان یونانی-لاتینی هیرکانوی *hyrkanoi* «گرگ» خوانده می‌شوند. نام گرگ در بسیاری از القاب ذکر شده است. این نام بصورت واژه *lycaon* و *lycagen* به معنی از نژاد ماده گرگ یا متعلق به ماده گرگ در نام بسیاری از اقوام آسیای صغیر دیده می‌شود. قبایل با نام گرگ در نواحی دور مانند اسپانیا (*lukentio; lucenses*) در کالاسیا، ایرلند و انگلستان ثبت شده است و این پدیده تنها به هندواروپاییان محدود نمی‌شود. در مورد استفاده از نام گرگ برای یک قوم فرضیاتی مطرح است. به عنوان مثال شاید این اقوام نامشان را از خدایی یا نیایی اسطوره‌ای «گرگ شکلی» (*Lyconmormph*) یا کسی که با شکل گرگ ظاهر شده، گرفته‌اند (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۹۴). اما باید به یاد داشت، جوامع کهن هندواروپایی اعضای خائن و ضدقانون و طردشده خود را «گرگ» می‌خواندند. شاید اقوام داهه نیز نامشان را از گروهی فراری گرفته باشند، یا مهاجرینی که از نواحی دیگر آمده بودند، یا جوانانی که با قانون در افتاده بودند و مانند گرگ‌ها یا نفی بلدشدگان در اطراف آبادی‌ها، می‌چرخیدند و از راه غارت، گذران زندگی می‌کردند. این پدیده به وفور در روزگار باستان ثبت شده و تا قرون وسطی ادامه داشته است و الیاده (همان: ۲۹۴-۲۹۶) شواهد بسیاری از این جوامع ارائه داده است. همه این جوانان که مانند «گرگ‌ها» رفتار می‌کردند، «گرگ» نامیده می‌شدند یا خود را برخوردار از حمایت «گرگ — خدا» می‌دانستند.

### توتم گرگ

منطق این وجه تسمیه زمانی بیشتر آشکار می‌شود که توجه کنیم از روزگار باستان گرگ همواره جانور مهیبی تلقی می‌شد. به همین سبب به عنوان توتم برخی اقوام ظاهر شده است، همچون برخی قبایل ترک نژاد که گرگی به نام «کوک بوری» (*kukburi*) را توتم می‌دانستند (بهار، ۱۳۷۵: ۱۹۹). الیاده از پدیده دیگری در راستای توتمیسم گرگ یاد می‌کند. به عقیده او داک‌ها قابلیت تغییر شکل آیینی به گرگ را داشتند. این چنین تغییر شکل آیینی پدیده‌ای بسیار گسترده و ثبت شده در منطقه بین بالکان و کارپات و

یا یک تقلید آیینی از رفتار و هیأت ظاهری گرگ بود. تقلید آیینی از گرگ مشخصه بارز آشناسازی نظامی و در نتیجه، «انجمن مردان»، هم‌قطاری سری جنگ است و باعث به وجود آمدن گروهی از جوانان یا جنگجویان شد که با آیین‌های خاصی و به شیوه گرگ‌ها می‌زیستند. اساس آشناسازی نظامی بر پایه تبدیل آیینی جوانان جنگجو به حیوان وحشی استوار بوده است. این امر یک «تجربه جادویی-دینی بوده که جوان را کاملاً به جنگجو مبدل می‌کرده است. ناچار از قلب ماهیت انسانیت خویش، از طریق تقرب به درنده‌خویی پرخاشگر و هولناک شخص به حیوانات گوشتخوار وحشی شبیه می‌شد» (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۹۷). چنین جوانانی برای نائل شدن به خصلت یک جنگجوی واقعی، پوست گرگ نیز بر تن می‌کردند و می‌کوشیدند تا تمام خصلت‌های «گرگ» را بروز دهند. در این لحظه او دیگر نه یک انسان بلکه آدمخوار، درنده‌خو، شکست‌ناپذیر و تحت تسلط «خشم پهلوان» بود و هیچ خوی انسانی در نهاد خود نداشت و خود را وابسته به قوانین و رسوم مردم احساس نمی‌کرد. تا جایی که حتی می‌توانست مغز سر جوانان بیشماری را خوراک خود کند. چنین پدیده‌ای خاص ایرانی نیست و نمونه‌های آن را می‌توان در آلمان، یونان، امریکا و افریقا نیز مشاهده کرد. در متون پهلوی از این افراد با عنوان «گرگ دوپا» یاد شده است. طبق دینکرد و زند بهمن یسن (راشدمحصل، ۱۳۷۰، فصل ۷، بند ۱۱) گرگ‌های دوپا، زیان‌آورتر از گرگ‌های چهارپا هستند و سرانجام به دست بهرام ورجاوند نابود خواهند شد.

با پذیرفتن این نظریه شاید بتوان یسن ۱۱ بند ۶ را به صورت زیر و به گونه واضح‌تری

معنی کرد:

“āaṭ ahmi nmāne zaiiante dahakā.čā mūrakā.čā pouru.sarəḍa varšnā.čā”

«پس در این خانه زاده می‌شود گرگها (dahaka)، مورها (mūraka) و varšnaهای

پُرسَرده».

در بند فوق تنها واژه varšna جای بحث دارد که احتمالاً گونه‌ای عقرب است.

### طبقه ماران و گرگان در اساطیر ایرانی

حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا از نام «مار» و «گرگ» در نامیدن خطرناک‌ترین دشمن بشریت و آفریده اهریمن استفاده شده است؟ در متن اساطیری بندهش بخش مفصلی به آفرینش جانوران نیک و بد اختصاص یافته است (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ۹۷-۹۹). اما گرگ (همان: ۹۹-۱۰۰) یک بخش مجزا را به خود اختصاص داده است، که نشان از اهمیت این جانور در اساطیر ایرانی دارد. شاید مؤلف بندهش با این کار می‌خواسته میان خرفستران و ماران و طبقه گرگان تفاوت قائل شود و عبارتی که در آن *xrafstar ī gazāg* آمده است، شاید به معنی «خرفستر گزنده» نباشد، بلکه اشاره‌ای است به طبقه‌ای از خرفستران. بدین ترتیب بدترین جانوران اهریمن‌داده را می‌توان به دو طبقه تقسیم کرد: طبقه خرفستران و طبقه گرگ‌ها. طبقه خرفستران متشکل از «مار و کژدم و کریسو و مور و مگس و ملخ و دیگر از این گونه» (بندهش: ۹۷) است و گرگ نیز با صفت «تیرگی زاده، تیرگی تخمه، تیرگی تن، سیاه، گزنده، بی‌موزه، خشک دندان» مشخص شده است (همان: ۹۹). این طبقه شامل «ببر، شیر، پلنگ، یوز، کفتار و توره یا شغال، گرز، گربه، بوف، گرگ آبی یا کوسه» است (همان: ۱۰۰). طبیعی است موجودی که همه ویژگی‌های این دو طبقه را در خود داشته باشد، یعنی ازدهاگ (*aži.dahāka*) یا مار گرگسان، مهلک‌ترین و دهشتناک‌ترین آفریده اهریمن است. در دینکرد (Madan, 1911: 96-97) توضیح داده شده که چگونه زردشت کالبد دیوان را در هم شکست. اوشیدر کالبد گرگان را نابود خواهد کرد و اوشیدرماه کالبد گزان (*gazān*) یا «ماران» را و سوشیانت کالبد اشموغان یا ملحدان را. همچنین در دینکرد (ibid: 43) با سه کلمه روبرو هستیم: *dēw ud gurg ud xrafstar*. در دینکرد (ibid: 434) گرگان به عنوان طبقه‌ای از ددان ذکر شده‌اند و آمده است: «*gurgān ud abārīg dadān*» گرگان و دیگر ددان. همچنین یک عبارت دو کلمه‌ای در دینکرد (ibid: 645) آمده است: «*gurgān ud xrafstrān*». از این بند مشخص می‌شود که مؤلف دینکرد همانند مؤلف بندهش «گرگ‌ها» و «ددان» را از یک طبقه می‌داند و آنها را از خرفستران (که مهم‌ترین شان مار است) جدا کرده

است.

در بندهش (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: ۵۲) ازدهاگ خرفستری زهرآگین در ردیف مار و عقرب و چلیپاسه ذکر شده است. اینان آفریدگان اهریمن هستند و ضمن برشمردن انواع خرفسترها، آمده است: «ازدهای بسیار سر از همه بدتر است. مار و ازدها و ازدهای دو سر و هفت سر... و که پای آورند ... زهرا به دار بیشه‌ای (خرفستران) زمینی اند» (همان: ۹۸) و در توصیف ازی دهاگ می‌گوید:

“az ī dahāg ān-iz bawēd ī-š and čand duš-dānāgīh padīš kē hangōšīdag ī wināhgārān anāgīh kunēd”.

«ازی دهاگ نیز آن است که بدو آنچه دشدانایی است که به مانند گناهکاران بدی کند» (همان: ۹۹).

پیش از این درباره ارتباط «مار» و اشموغ آوردیم که پیکر اشموغان به مار مانند شده و کرفه کشتن مار و اشموغ یکی است. اینک درباره ارتباط «گرگ» و اشموغ باید افزود در هیربدستان (فصل ۱۹: بند ۶) کتاب پرسش‌نیاها (بند ۶) بدعت‌گزاران دینی یا اشموغان را به گرگ مانند کرده‌اند. در نیرنگستان (فصل ۱۹: بند ۶) آمده است: «قولی هست که گرگ، اشموغ را گوید» (مزداپور، ۱۳۸۴: ۴۴۹-۴۵۰). شاید نشنگی حاصل از شرابخواری به این افراد کمک می‌کرد تا بیشتر خوی و خصلت گرگ‌منشی خود را نشان دهند. در کتیبه‌های هخامنشی از قومی به نام سکاها (سکاها) *saka* ( *haumavarka*) سخن رفته است. بارتولومه (Bartholomae, 1961: 1735) این ترکیب را از *hauma* به معنی نوشابه هوم، و *vahrka* به معنی «گرگ» می‌داند و چنین تفسیر می‌کند: «کسانی که در نشئه ناشی از خوردن هومه به گرگ تبدیل می‌شوند».

### ظهور ازدهاگ

نام ازدهاگ نخستین بار در یشت ۵ (بند ۲۹-۳۰) ذکر شده است. توصیفات یشتها، ازدهاگ را همچون پادشاهی باشکوه به تصویر می‌کشد:

“am yazata ažiš θrizafā dahākō baβrōiš paiti daiṅhaoiie satēm aspanam aršnam hazarēm gauuam baēuuarē animaiianam”.

«(۲۹) از برای او (اناهید)، ازدهاگ سه پوزه در مملکت بابل (بوری) صد اسب نر هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد» و از اناهید خواست این کامیابی را به او بدهد تا هفت کشور را از انسان تهی سازد.

اما این پادشاه هیأتی عجیب دارد که شبیه به آدمیان نیست. زیرا تبارش از اهریمن است، پس باید هرچه بیشتر شبیه آن پتیاره باشد:

“āaṭ hīm jaiḏiiaṭ auuaṭ āiiaptēm dazdi mē arēduuī sūrē anāhitē yaṭ bauuāni aiβi.vaniiā ažīm.dahākēm θrizafanēm θrikamērēḏēm xšuuāš.ašīm hazarṅa yaōxštīm ašaojanḥēm daēuuīm drujēm aḡēm gaēθāβiiō druuantēm yaṃ ašaojastēmam drujēm frača kərēntaṭ aṅrō mainiiuš aoi yaṃ astuuaitīm gaēθam mahrkāi ašahē gaēθanam uta hē vanta azāni saṅhauuā.ča arēnauuā.ča yōi hən kəhrpa sraēšta zazāitē gaēθiiai tē yōi abdōtēm”.

«(فریدون) از او خواست آن آیف‌ت را به من ده! ای اردویسور اناهید! که من بر ازدهاگ سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده، ظفر یابم. به این دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است. به این خبیث و قویترین دروغی که اهریمن به ضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباہ سازد و که من هر دو زنش را بر بایم هر دو را سنگهوک (شهرناز) و آرَنوک (ارنواز) را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن می‌باشند. هر دو را که از برای خانه‌داری برانزده هستند.» (یشت ۵: بند ۳۴)

در یشت ۱۵ (بند ۱۹) انسان‌وارگی ازدهاگ بیشتر شبیه به شاهان شده است:

“tēm yazata ažiš θrizafā dahākō upa kuuirintēm dužitēm zaranaēnē paiti upastarēnē frastarētāṭ paiti barəsmān pərənaēibiō paiti ḡzāraiaṭβiiō”

«او را بستود ازدهاگ سه پوزه در کردند سخت راه در روی تخت زرین و در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار».

ازدهاگ تلاش دارد تا خود را از هر جهت شبیه به شاهان افسانه‌ای ایران کند. در این راه او نیازمند مهمترین ابزار یعنی «فره» است:

“36- ... aom x<sup>v</sup>arənō hangəuruuayata vīsō puθrō āθβiiānōiš vīsō sūraiā  
θraētaonō, yaṭ ās mašyyānaṃ vərəθrauuanaṃ vərəθrauuastəmō ... 37- yō  
janaṭ aṣīm dahākəm θrizafanəm xšuuāš.aṣīm hazaṇra.yaoxštīm aš.aojaṇhəm  
daēuuīm drujəm aṇəm gaēθāβiiō druuantəm yaṃ aš.aojastəmṃ drujəm  
fra.ča kərəntaṭ aṇrō mainiiuš auui yaṃ astuuaitīm gaēθṃ mahrkāi ašahe  
gaēθanaṃ”

«۳۶» ... این فر را پسر خاندان آئویه، فریدون برگرفت، چنان که او در میان مردمان پیروزمند، پیروزمندترین بود. (۳۷) که ازدهاگ سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار دریافت را بزد، این دروغ بسیار نیروی دیوآسا، دروند فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند را که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید از برای فنای جهان راستی.» (یشت ۱۹: بند ۳۶-۳۷)

شکست aži.dahaka به دست فریدون به مضمون بسیار مشهوری بدل گشت. این مضمون در وندیداد (فرگرد ۱: بند ۱۷)؛ (یشت ۹: بند ۱۴)؛ ۱۹ (بند ۴۶: ۵۰ و ۹۲) ذکر شده است.

براساس متن‌های فارسی میانه ازی‌دهاگ در هزاره دوم فرمان می‌راند (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۳۹). او جزء دیوان و فرزندان اهریمن است و سه سر، شش چشم و سه پوزه خود را هنوز حفظ کرده است. این موجود دهشتبار انباشته از میل به تخریب می‌باشد. او حتی درصدد خاموش کردن شعله آتش نیز هست و برای به دست آوردن فره با آتش مقدس می‌جنگد و شکست می‌خورد. گاهی نیز نماینده نیرومندترین دروغی است که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده است و بدن او پر از حیوانات موذی است که اگر زخم بردارد، این حیوانات موذی جهان را فرا خواهند گرفت. در ادبیات پهلوی ازی‌دهاگ نمونه کامل جد ستمگر سامی‌ها و به وجود آورنده کیش‌های بد است که به

ایران می‌تازد و بر جم پیروز می‌شود. او پس از سلطنت دراز خود توسط فریدون در کوه دماوند زندانی می‌شود و در واقع عمری تا پایان جهان می‌باید و این ویژگی او را پرعمرترین فرد در اساطیر ما می‌سازد.

در متون پهلوی مانند زند بهمن یسن (راشد محصل، ۱۳۷۰؛ فصل ۷: بند ۳۲) ازدهاگ در کنار دیگر دشمنان ایران زمین مانند افراسیاب، اسکندر رومی، دوال کستیان و دیوان گشاده موی ذکر شده است. اهریمن ازدهاگ، افراسیاب و اسکندر را بی‌مرگ آفریده بود اما اورمزد آنان را از این حال بگردانید (تفضلی، ۱۳۶۴؛ فصل ۷: بند ۲۹). عجیب اینکه برای وجود ضحاک تنها یک نکته مثبت ذکر شده است: «۳۴- و از ازی- دهاگ بیوراسب و افراسیاب تور گجسته این سود بود ۳۵- که اگر فرمانروایی به بیوراسب و افراسیاب نرسیده بود، آنگاه گنامینوی گجسته آن فرمانروایی را به «خشم» داده بود. ۳۶- اگر به «خشم» رسیده بود تا رستاخیز بازستدن آن از او ممکن نبود.» (همان، فصل ۲۶: بند ۳۴-۳۶)

نکته شایان ذکر ارتباط میان ازدهاگ در متون پهلوی و وزغ است. در وندیداد (فرگرد ۱۹: بند ۶) از فرمانروایی به نام «وذغن» (vaḍayan) که از پیروان اهریمن بود، ذکری شده است. طبق مینوی خرد (تفضلی، همان؛ فصل ۵۲: بند ۲۴) «وذغان» سالار سرزمین «دهاک» بود. بارتولومه (Bartholomae. 1961: 1344) از این واژه نوعی نام خانوادگی استنباط کرد و آن را به ازدهاگ یا ضحاک نسبت داده است:

“ahrēman ō zardōxšt drāyist kū agar az ēn dēn ī ... māzdesnān abāz ēstēh āngāh-at 1000 sāl xwadāyīh dahēm čiyōn vaḍayān dahībēd dahāg dād”.

براساس نسب‌شناسی بندهش پدر ضحاک «خروذاسپ» و مادرش «اوذغ» نام داشتند. از دینکرد (Madan, 1911: 810) برمی‌آید که «دهاک» با «وذغ» ارتباطی داشت. در بخشی از سودکر نسک (ibid: 749) در میان آفرینش‌های زیانبار مانند ازی‌دهاگ، «سروور» و قاتل افسانه‌ای زردشت، از «وذغ» (odag) که تخمه پلید بر صحنه گیتی پدید آورد، به عنوان مادر ازدهای شاخداری که به دست گرشاسب از بین رفت، یاد

شده است (کریستنسن ۱۳۵۵: ۷۶). از طبری نقل شده که به گفته مغان، مادر ضحاک «وذغ» بوده است. آیا نام «وذغ» ارتباطی با «وزغ» خرفستر به نام دارد؟ گفتیم که کالبد ضحاک آگنده از وزغ و مار و دیگر خرفستران بود.

### مرگ ازدهاگ

در دینکرد (Madan, 1911: 811) آمده است: «درباره غلبه فریدون بر ازدهاگ برای میراندن ازدهاگ گرز بر شانه و دل و سر کوبید و نمرد ازدهاگ از آن ضربه و سپس به خنجر زد و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ازدهاگ بس گونه خرفستر پدید آمد. گفت دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که ازدهاگ است، زیرا اگر وی را بشکافی، ازدهاگ این زمین را پُر کند از مور گزنده و کژدم و چلباسه و کشف و وزغ» و «در نتیجه رستاخیز ناممکن می‌گردد.» (مزداپور، ۱۳۷۸: ۲۵۶)

پیش از این گفتیم که نام و وجود ازدهاگ مرکب از مار و گرگ است. در هنگامه رستاخیز نابودی این اهریمن مادی نیازمند سلسله مراتبی است تا به تدریج هریک از جنبه‌های آن از بین برود و با این سیر تکاملی، رستاخیز ممکن گردد. طبق اساطیر ایرانی در هزاره اوشیدر گرگی عظیم‌الجثه ظهور می‌کند. مزداپرستان با کمک اوشیدر او را نابود می‌کنند. بدین ترتیب جنبه «گرگ‌بودگی» ازدهاگ از بین می‌رود. در حالی که خودش هنوز در کوه دماوند زنده است و با نابودی این جنبه اهریمنی‌اش، او تضعیف شده و یک گام به نابودی انجامین نزدیک می‌گردد. در مرحله بعدی از سلسله مراحل انحطاط ازدهاگ، از کالبد گرگ نابود شده، دروج به شکل ابری سیاه خارج می‌شود و وارد کالبد ماری عظیم‌الجثه می‌شود که دروج ماران و نماینده همه خزندگان آزاردهنده است. این دروج جنبه دوم ازدهاگ یعنی «ماربودگی» اوست و متون پهلوی به صراحت می‌گویند با تبدیل گرگ به مار، از توانایی او در آزارسانی کاسته می‌شود. در دوره اوشیدرماه بهدینان به نبرد با این مار می‌پردازند و با مراسم آیینی آن دروج را می‌گدازند. بدین ترتیب دومین جنبه مهم ازدهاگ نیز از بین می‌رود. با این فرآیند



انحطاط ازدهاگ کامل می‌شود. اما براساس یک بن‌مایه کهن هندواروپایی (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۳۷) ازدهاگ به بند کشیده شده، باید در آخر زمان دست به تباهی انجامین بزند و با این کار نابودی نهایی خود را حتمی سازد. پس ازدهاگ از بند فریدون در غار کوه دماوند رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردمان از سر می‌گیرد. آفریده‌های اورمزدی را آسیب می‌رساند. تا اینکه گرشاسب به خواهش ایزدان و امشاسپندان از خواب گران برمی‌خیزد و با گرز خود بر ازدهاگ می‌کوبد (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۵). شرح این واقعه در زند بهمن یسن (فصل ۹: بند ۱۴-۲۴) به تفصیل آمده است. به‌رغم اینکه اکثر متون پهلوی از مرگ ازی‌دهاگ خبر می‌دهند، همانند این واقعه را می‌توان در اساطیر اسکاندیناوی جست. در اساطیر اسکاندیناوی گرگ فنریس (Fenneris) یکی از سه فرزند لوکی است و دو تای دیگر، میدگارد (به معنی مار) و هل (به معنی مرگ) هستند. فنریس که آرواره‌هایش از آسمان تا زمین گسترده است، فتنه بسیار در میان ایزدان به راه انداخت تا آن که ایزدان توانستند او را با طنابی جادویی به بند کشند. او به عنوان نمودگار سرنوشت، منتظر است تا در پایان جهان خورشید را ببلعد. اما سرانجام نابود خواهد شد (Lindow, 2001: 41). این دقیقاً سرنوشت اهریمن و ضحاک در اساطیر ایرانی است.

در بندهش (فرنبرغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۲) هنگام نقل حوادث هزاره اوشیدرماه ذکری از مرگ ازی‌دهاگ به میان نیامده است. شاید بتوان دلیل این امر را از خود بندهش (همان: ۹۸) یافت:

“gōwēd xrafstar hamāg jādūg ud mār jādūgtar bē aziš ōzadan nē gōwēd”

«گوید خرفستر همه جادو است و مار جادوتر، اما او را کشتن نگوید».

نویسنده بندهش با این تعبیر ترس و هراس خود را از کشتن مار پنهان نمی‌کند. پس به طریق اولی ازدهاگ به عنوان منبع این پلشت‌ترین خرفستران نیز نباید کشته شود. در مینوی خرد (تفضلی، ۱۳۶۴: فصل ۲۶، بند ۴۹) هنگام ذکر سوده‌های سام گرشاسب ذکری از واقعه مرگ ازی‌دهاگ به دست این قهرمان نیامده است. در

گزیده‌های زادسپرم نیز از چگونگی مرگ ازی‌دهاگ سخنی به میان نیامده است. نکته قابل تأمل این است که قهرمانان ازدهاگش ایرانی مانند فریدون و گرشاسب و حتی هوم با سلاح خود که «گرز» است بر ازدها چیره می‌شوند (یسن ۹، بند ۳۰). در متون پهلوی فریدون هنگام زدن ازدهاگ، از به کاربردن تیغ منع شده است. در اساطیر ودایی «تریته» نیز با گرز خود دیوی را که به شکل خرس درآمده نابود می‌کند. دیو Vṛtra نیز با سلاح گرز (āyasa: فلز برنج و آهن؛ vajra: گرز، چماق) به دست ایندرا کشته می‌شود. در اساطیر روسی قهرمان با گرز آهنین (železnaja bulava: چماق آهنی. Afanasjev N 139، همچنین palica: چماق؛ dubina: گرز، tros: عصا و چماق) ازدهای Usyna را از بین می‌برد (Toporov, 1968: 116).

#### ازدهای چندسر در اساطیر ملل مختلف

منشاء هندواروپایی موجود (اهورایی یا اهریمنی) چند سر مورد تأیید همگان است. به عنوان مثال در اساطیر اسلاوی مار دوازده سر دشمن مردم است و توسط ایوان کشته می‌شود. ایوان تزارویچ (Ivan Tzarevič) نه تا از سرهایش را می‌برد اما مار با کمک سه سرش که حکم سه دخترش را دارند دست به ویرانگری می‌زند. سرانجام ایوان این مار و سه دخترش را نیز نابود می‌کند.

همچنین در اساطیر روسی از سه ازدهای سه سر، شش سر و نه سر یاد شده که در زیر زمین در جهانی تاریک به سر می‌برند. این ازدهایان سه شاهزاده خانم را اسیر کرده‌اند و قهرمان روسی ازدهایان را از بین می‌برد و با کمک عقابی از فراز درخت بلوطی به جهان روشنی روی زمین راه می‌یابد و با شاهزاده خانم ساکن در قصر زرین ازدواج می‌کند (Toporov, 1968: 113-114). در اساطیر اسلاوی یک مار خواهر قهرمانی به نام ایوان تزارویچ (Ivan Tzarevič) را در غار خود زندانی می‌کند. ایوان بعد از سختی‌های بسیار مار را می‌کشد و خواهرش را نجات می‌دهد. همچنین بر اساس کتاب ششم Afanassieff (در اساطیر اسلاوی) دوشیزه زیبا و جوانی به نام

مری، که در حال آزار و شکنجه توسط ماری است، با کمک یک گاو ماده به طرز شگفت‌انگیزی نجات داده می‌شود (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 179-180). در اساطیر اسلاوی مار و جادوگر با شب ارتباط دارند. در واقع در بسیاری موارد جادوگران به شکل مار درمی‌آیند و قهرمانی که مار یا جادوگر را نابود کند به نوعی قهرمانی خورشیدی است. به همین ترتیب ضحاک خواهران جمشید را به اسارت می‌گیرد. فریدون نیز آنها را از چنگال ازدهاگ نجات می‌بخشد (یشت ۵: بند ۳۴).

در اساطیر ودایی ایندوره، با ازدهای مارسان Vṛtra می‌جنگد. این ازدها برای خود ماده گاوانی دارد که آنها را در غارهای مه‌آلود و برج‌ها و قلعه‌ها، اسیر کرده و پنهان داشته است و مانند همسران خود با آنها رفتار می‌کند. بنمایه اسارت زن به دست ازدها تنها مختص اساطیر ایرانی یا ودایی نیست و در اساطیر ملل هندواروپایی نیز دیده می‌شود. در اساطیر بین‌النهرین ازدهایی با نام mušmahhu به معنی «مار خشمگین» وجود دارد. این هیولا هفت سر داشت و به دست خدای Ningirsu هفت سر او قطع شد (گرین، ۱۳۸۵: ۲۷۸). همچنین به مارخدایی به نام Nirah بر می‌خوریم که در شهر Dēr در حد فاصل مرز بین‌النهرین و عیلام پرستش می‌شد. تاریخچه پرستش این خدا بسیار کهن است و بعدها به دیگر شهرهای بین‌النهرین نیز سرایت کرد.

نکته دیگر این است که ایوان کشنده مار دوازده سر، مانند فریدون (در شاهنامه) توسط ماده گاوی پرورده شده است. حتی گاوی با شاخ‌های زرین به قهرمان کمک می‌کند تا مار را از بین ببرد (De Gubernatis, 1872, Vol. I: 179-180). در پی مقایسه خود باید تأکید کنیم که ایندرا شبان گله‌هاست (Rig.v: vi, 19. 3) که در روایات روسی با Korovej pastux «چوپان یا شبان» به عنوان صفت Ivan Vodovič مطابقت دارد (Ončukov N 4). نکته جالب این است که: «Ivan Korovij syn» به معنی ایوان پسر ماده گاو است. یا Ivan Kobylin syn: ایوان پسر ماده اسب است (Toporov, 1968: 118). شباهت‌های این چنینی آنقدر زیاد است که نمی‌توان آنها را اتفاقی و بی‌رابطه دانست.

### بنمایه ماردوشی

طبق اسطوره‌های مندرج در شاهنامه، اهریمن با بوسه بر دوش ضحاک، سبب رویش مارانی بر دوش او گشت. در واقع ازدهای سه سر اوستایی جای خود را به دو مار روییده از دوش ضحاک می‌دهند. محتملاً تغییر شکل این اسطوره که در آن دو مار از شانه روییده جای دو سر از سه سر را می‌گیرد، ناشی از نفوذ افسانه‌ها و سنن بابلی است. حجاری‌هایی که از بابل به دست آمده است، غالباً نشانگر ایزدانی است که مار یا مارهایی به شانه دارند. ضمناً حجاری‌های مشابهی بر روی ابنیه بودایی ترکستان شرقی یافته شده است. فردوسی نیز در شاهنامه می‌گوید که ضحاک از سرزمین تازی‌ها آمده است. بدین ترتیب به منشأ بابلی آن اشاره دارد، اما شباهت‌ها به اینجا ختم نمی‌شود. یک مهر صدفی استوانه‌ای از منشاء ناشناخته در مجموعه محسن فروغی، که مربوط به دوره آکد (سده ۲۲ تا ۲۴ ق. م.) است، سبک و موضوع غیر معمولی و احتمالاً به طور مشخصی ایرانی را نشان می‌دهد (پرادا، ۱۳۵۶: ۳۷-۳۸).



گویا نقش اصلی صحنه‌زنی است که بر تخت نشسته است. مارهایی از شانه‌های وی خارج شده و سر گاو نری بر بالای سر دارد. احتمالاً این زن یک الهه است. در بالای سر این الهه عقابی ظاهر شده است که بر روی یکی از بال‌هایش سر یک انسان قرار دارد. که شاید نقشی از اتنه (Etenna) باشد. این عقاب روبروی ماری است. در یک صحنه دیگر از این مهر، گاو نری قرار دارد. (همه این نمادها را می‌توان در

اسطوره‌های مربوط به فریدون و ضحاک دید. زن، ماردوش، گاو برمایه و گرز گاوسر، فرهی که به شکل عقاب به فریدون می‌رسد). خدای انسان‌نمایی با پایین‌تنه مار که بر روی مهرهای استوانه‌ای دوره آکدی کهن، نشان داده می‌شوند نیز احتمالاً بیانگر این خداست. اما از همه جالبتر بر روی مهرهای استوانه‌ای Gudea شاهزاده لاگاش است که تصویر خدایی را می‌بینیم که از شانه‌هایش مار شاخداری روئیده است. احتمالاً این خدا Ningišzida است (بلک و گرین، ۱۳۸۵: ۲۷۵). در پیکره آدین خدای اسکاندیناوی دو مار را بر بالای دوش‌های او می‌بینیم (حصوری، ۱۳۷۸: ۴۵). علی‌حضور (همان) به طور ضمنی این احتمال را مطرح می‌کند که ضحاک دو مار را بر دوش‌ها یا کتف‌های خود خالکوبی کرده بود و با رد اهریمنی بودن این مارها می‌افزاید «این مار(ها) ربطی به دیوهای مارگونه فرهنگ‌های غیر هندو اروپایی ندارند».

### نتیجه‌گیری

اهریمن و ازدهاگ همانندی‌های بسیاری با هم دارند. از ابتدای آفرینش تا فرجام گیتی این دو در مظالم جهان دست دارند و به سرنوشتی مشابه دچار می‌شوند و هر دوی اینها آگنده از خرفسترنند و یکی (اهریمن) جهان را از خرفستر می‌انبارد و دیگری (ازدهاگ) این فرصت را نیافت. اگرچه بعد از اهریمن او سهمگین‌ترین پتیاره است. کالبد مار جلوۀ مشترک اهریمن و ازدهاگ است. مار در اساطیر ودایی به شکل دیو Vṛtra، در اساطیر اسلاوی و روسی به اسم دیو Usyna و در یونان به نام تیفون یا پیتون نیز دیده می‌شود.

برای نام ازدهاگ (aži.dahaka) «مار-گرگسان» یا «مار-گرگ» پیشنهاد می‌شود. dahaka در زبان‌های مختلف (اما مرتبط) به معنی «گرگ» است. در رستاخیز نیز ابتدا این دو جنبه ازدهاگ به ترتیب از بین می‌روند و با هر مرحله تضعیف ضحاک شدت می‌گیرد و زمینه نابودی نهایی‌اش مهیا می‌گردد. سپس خود ازدهاگ در تلاش فرجامین برای نابود کردن جهان، از بین می‌رود. درخصوص ماهیت گرگسان ازدهاگ، باید افزود

بسیاری از جوامع کهن افراد یاغی و قانون شکن و خونریز را «گرگ» می نامیدند. جماعت هایی از جوانان جنگجو نیز تشکیل می شد که خود را با گرگ اساطیری مرتبط می دانستند. اینان در تلاش بودند تا هر چه بیشتر خوی و خصلت گرگ را نمایان کنند و دست به غارت و چپاول بزنند. سلاح مورد نیاز برای نابودی اژدها «گرز فلزین» است. فریدون به هنگام اسارت ضحاک از تیغ زدن بر کالبد او منع شده است. در اساطیر سایر ملل نیز قهرمان اژدهاکش با گرز فلزی به نبرد می رود. اژدهای چند سر در اساطیر روسی و اسلاوی نیز دیده می شود. قهرمان اژدهاکش یا مانند فریدون و ایوان در اساطیر روسی پرورده گاو است و یا مانند ایندرا شبان گاوهاست. حتی دیو Vṛtra برای خود ماده گاوانی دارد. ایوان نیز با کمک ماده گاوی توانست اژدهای مهیب را بکشد. اژدها همچنین رباینده زنان و دوشیزگان است و آنها را در مغاک خود در زیر زمین یا جایی دوردست زندانی می کند و قهرمان در اولین خویشکاری خود به آزادی و سپس ازدواج با آنان می اندیشد. مسئله بعدی تفکر «ماردوش» بودن ضحاک است. شخصی که دوما بر شانه اش روییده در حجاری های بین النهرینی و مهرهای اکدی و عیلامی و همچنین ابنیه بودایی ترکستان شرقی دیده می شود. این شخص گاه مرد و گاه زن است. جالب اینکه در پاره ای مواقع در این صحنه ها تصویر گاوی نیز دیده می شود. اما این شخصیت ها مانند شاهزاده لاگاش یا خدای Ningišzida جنبه مثبت دارند.

#### منابع

۱. الیاده، میرچا (۱۳۷۲)، رساله در تاریخ ادیان، جلال ستاری، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش؛
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶)، داکها و گرگها، محمدعلی صولتی، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، چاپ اول، تهران، انتشارات آگه، صص ۲۹۱ - ۳۱۱؛
۳. بلک، جرمی؛ گرین، آنتونی (۱۳۸۵)، فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان، پیمان متین، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛
۴. بویس، مری (۱۳۷۷)، چکیده تاریخ کیش زردشت، همایون صنعتی زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات صفی علیشاه؛

۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، زردشتیان، باورها و آداب دینی آنها، عسگر بهرامی، چاپ اول، تهران، انتشارات ققنوس؛
۶. بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، پژوهشی در اساطیر (پاره نخست و پاره دوم)، کتابون مزداپور، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه؛
۷. پرادا، ایدت (۱۳۵۶)، هنر ایران باستان، با همکاری دایسون، و چارلز ویلکنسون، یوسف مجیدزاده، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران؛
۸. تفضلی، احمد (۱۳۶۴)، مینوی خرد، چاپ اول، تهران، انتشارات توس؛
۹. جعفری دهقی، محمود (۱۳۶۵)، ماتیکان یوشت فریان، چاپ اول، تهران، انتشارات فروهر؛
۱۰. حصوری، علی (۱۳۷۸)، ضحاک، چاپ اول، تهران، نشر چشمه؛
۱۱. راشد محصل، محمد تقی (۱۳۶۴)، درآمدی بر دستور زبان اوستایی، درآمدی بر یسن نهم، چاپ اول، تهران، انتشارات کاریان؛
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶)، گزیده‌های زادسپرم، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)، زند بهمن یسن، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛
۱۴. رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، اژدها در اساطیر، چاپ اول، تهران، نشر توس؛
۱۵. ژینیو، فیلیپ (۱۳۷۲)، ارداویرافنامه، ژاله آموزگار، چاپ اول، تهران، انتشارات معین؛
۱۶. سرکازاتی، بهمن (۱۳۵۷)، بنیان اساطیری حماسه ملی ایران، شاهنامه‌شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوس، صص ۷۰-۱۲۰؛
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه ایران، سایه‌های شکارشده، چاپ اول، تهران، انتشارات طهوری، تهران، صص ۲۳۷-۲۴۹؛
۱۸. طبری، محمدجریب (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، تهران، بنگاه نشر و ترجمه؛
۱۹. فرنخ دادگی (۱۳۶۹)، بندهش، مهرداد بهار، چاپ اول، تهران، انتشارات توس؛
۲۰. قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، فرهنگ سعیدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فرهنگان؛
۲۱. قلیزاده، خسرو (۱۳۸۸)، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، چاپ دوم، تهران، شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه؛
۲۲. کریستنسن، آرتور (۱۳۵۵)، آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، احمد طباطبایی، چاپ اول، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز؛
۲۳. مزداپور، کتابون (۱۳۸۴)، دندان گرگ، به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسگر بهرامی، یشت فرزانی، جشن نامه دکتر محسن ابوالقاسمی، تهران، انتشارات هرمس؛
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر، چاپ اول، تهران، انتشارات آگاه؛

۲۵. مشتاق مهر، رحمان؛ آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶)، که آن اژدها زشت پتیاره بود، گوهر گویا، سال اول، شماره دوم، صص ۱۴۳-۱۶۸؛
۲۶. نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۳)، دین‌های ایران باستان، سیف‌الدین نجم‌آبادی، چاپ اول، کرمان، انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان؛
۲۷. وارنر، رکس (۱۳۸۶)، *دانشنامه اساطیر جهان*، ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چاپ اول، تهران، نشر اسطوره؛
۲۸. هینلز، جان (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ اول، تهران، نشر چشمه؛

1. Bartholomae. Ch. (1961), **Altiranisches Wörterbuch**, Strassburg;
2. Darmesteter. J. (1877), **Ormozd et Ahriman**, Paris;
3. De Gubernatis. A. (1872), **Zoological Mythology**, Macmillan & co, New York;
4. Dhabhar. E. A. (1909), **Saddar Nasr & Saddar Bindeheshn**, Bombay;
5. Geldner. K. F. (2003), **Avesta, The Sacred Books of The Persis**, ed, Asatir-Tehran;
6. Jackson. A. V. W. (1892), **An Avesta Grammar in Comparition Whit Sanskrit**, Stuttgart;
7. Kennedy. M. D.(1998), **Encyclopedia of Russian & Slavic**, Myth and Legend, Oxford, England;
8. Lindow. J.(2001), **Norse Mythology: A Guide to the Gods, Heroes, Rituals, and Beliefs**, Oxford university press;
9. Ludwic. K.(1900), **Regveda**, 5 band, berlin;
10. Madan. D. M. (1911), **Dinkart (Dēnkard)**, (ed), Bombay;
11. Monier-Williams. (1976), **Sanskrit-English Dictionary**, Oxford press;
12. Mayrhofer. M. (1992), **Etymologisches Wörterbuch des Altindischen**, 3 band, Heidelberg;
13. Raja. C. K. (ed), (1932), **Rgvedānukrmanī of mādhavabhaṭṭs** (Son of Venkaṭārya), Madras University Sanskrit Series 2;
14. Schwartz. M. (1980), **Review of M. Mayerhofer**. Iranisches Personennamenbuch I. Die altiranischen Namen I: Die Awestischen Namen, *Orientalia* 49, 1, pp 123- 126;



15. Skjaervo. O. (2003), “**Aždahā, i. in Old and Middle Iranian**”, Encyclopedia of Iranica, vol III, pp 191 – 199;
16. Toporov. V. N. (1968), “**Parallels to Ancient Indo-Iranian Social and Mythological Concepts**”, pratidānam, Indian, Iranian and Indo-European Studies, Studia Memoriae Nicolai Van Wijk Dedita, paris, pp 108- 120;
17. Unvala. E. M. R. (1922), **Darab Hormazdyars Rivayat**, II Vol, Bombay;
18. Whitney. W. D. (1879), **A Sanskrit Grammar**, Leipzig;
19. Witzel. M. (2003), “**The Home of the Aryans**”, Nāme-ye Irān-e bāstān, Vol. 2, No. 2, pp 5-59.